

بررسی نماد در دیوان ناصر خسرو

(۱۸۰-۱۴۷ مجله علوم ادبی)

دکتر جهانگیر صفری^۱

ابراهیم ظاهری عبدوند^۲

چکیده

اشعار ناصر خسرو، از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است و هدف در این پژوهش، بررسی نماد در شعر این شاعر است. ابتدا نمادهای به کار رفته در دیوان وی، از جهت خاستگاه بررسی و سپس انسانی یا فرارونده بودن آنها مشخص شده است. نمادهای به کار رفته در دیوان ناصر خسرو، از نوع نمادهای انسانی هستند و خاستگاه آنها طبیعت (درختان) و جاندارانی مانند پرنده‌گان و حیوانات، شخصیت‌های تاریخی و مذهبی، موجودات افسانه‌ای و اسطوره‌ای و صور فلکی است. ناصر خسرو برای بیان مفاهیم سیاسی و دینی، از زبان نمادین استفاده کرده و گذشته از باطنی‌گرایی، برجسته کردن موضوع، نقش مهمی در استفاده از زبان نمادین در شعر وی دارد.

واژگان کلیدی

ناصر خسرو، نماد، تأویل‌گرایی، مفاهیم اسطوره‌ای، طبیعت.

safari_705@yahoo.com

zaheri_1388@yahoo.com

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

مقدمه

نماد در لغت به معنای نمود، نما و نماینده است. نماد به چیزی یا عملی می‌گویند که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی فراتر از وجود عینی خودش». (داد، ۱۳۸۵: ۴۹۹) نماد را در اصطلاح بدین گونه تعریف کرده‌اند: «نماد- سمبل - گونه‌ای از استعاره است، با این فرق که در استعاره یک مشبه- مستعارله- وجود دارد و با حذفشان مشبه-به- مستعارمنه- به عنوان استعاره باقی می‌ماند. حال آن‌که در نماد بیش از یک مشبه و گاه مشبه‌های متعدد در میان است که با حذف آن‌ها نماد پدید می‌آید؛ بنابراین نماد از بعد تشبیه و استعاره، سومین مقوله بیانی است که بر روی خط مشابَهت قرار دارد» (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۱۴۲). گفتنی است از نماد در این پژوهش، مفهوم وسیعش مورد نظر است. نماد در مفهوم وسیع آن، تعریف واقعی انتزاعی یا احساس و تصویری غایب برای حواس به یاری تصویر یا شیئی است. نماد در این مفهوم، به هر علامتی که خصیصه نمایش دارد، گفته می‌شود (ستاری، ۱۳۷۶: ۷). نماد در این معنا، در بلاغت می‌تواند کاربردهای متعدد مجازی، استعاری، کنایی، تشبیهی و سایر موارد، از جمله کاربردی نمادین به مفهوم خاص داشته باشد. (آقاحسینی، ۱۳۸۹: ۳).

کاربرد نماد در فرهنگ و ادب ایران، سابقه بس طولانی دارد. همان‌طور که کنزازی بیان کرده است، نخستین نشانه‌های آن را در ادب کهن ایران می‌توان جست‌وجو کرد: نماد در فرهنگ ایران و ادب گرانسنگ دیرمان آن، کاربردی گسترده داشته است؛ چونان نمونه کهن از کاربرد نماد در ادب، می‌توان در پیوسته درخت آسوریک را یاد کرد. در این در پیوسته که به زبان پهلوانیک (=پهلوی اشکانی) سروده شده است، بزی و خرمابنی نمادین، به ستیزه و

چالش با یکدیگر می‌پردازند و هر یک ارزش‌ها و شایستگی‌های خویش را برمی‌شمارد و خود را بر دیگری برتر می‌نهد. (کزازی، ۱۳۷۶: ۸۰)

در ادبیات فارسی از هر دو وجه نماد: (خصوصی و عمومی)، نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت؛ از قبیل تمام داستان‌های عرفانی که در مجموع زبان رمزی را برگزیده‌اند. (ثروت، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

در این مقاله، کوشیده شده است تا به بررسی نماد و انواع آن از جهت انسانی و فرارونده بودن و خاستگاه آن‌ها در دیوان ناصر خسرو پرداخته شود. برخی از واژه‌های نمادین که در این دیوان به کار رفته‌اند، بعد از او در متون عرفانی و حتی در ادبیات معاصر نیز به کار رفته‌اند. ناصر خسرو برای تن و جان، به ترتیب از رمز خر و جان استفاده می‌کند که این رمزها، در اشعار عرفانی بعد از او به خصوص در شعرهای عطار و مولانا به چشم می‌خورد. شب، سحر و آفتاب، نمادهایی هستند که در دیوان او برای بیان مفاهیم سیاسی به کار رفته‌اند و این نوع نمادها را در دیوان شاعران نمادپرداز معاصر همچون نیما و اخوان می‌توان مشاهده کرد؛ بنابراین بررسی نماد در دیوان ناصر خسرو، از این نظر دارای اهمیت است که هم می‌توان به نحوه آرایه این تصویر در شعر شاعر آشنا شد و هم دانست که شاعر چه تأثیری بر شاعران بعد از خود داشته است. «هر چه در بازشناسی نوع نمادها، تأمل و دقت بیشتری به کار بندیم، به تفاوت‌های سبکی روشن‌تر و جداسازی‌های دقیق‌تری دست پیدا می‌کنیم. نتایج حاصل از این ژرف‌نگری‌های سبک‌شناسیک، این فایده را دارد که نقد ادبی و تاریخ ادبیات را از رنج کلی‌گویی‌های مرسوم می‌رهاند و کار معرفی شاعران، نویسندگان، ارزیابی، شناسایی انواع ادبی، دوره‌بندی تاریخ ادبی و سبک‌های ادبی فارسی را بر پایه ویژگی‌های فردی و خرده‌کاری‌هایی که تا این زمان هنوز ناشناخته مانده، استوار خواهد ساخت.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۳۰۹-۳۱۰)

پیشینه تحقیق

گرچه تاکنون درباره نماد در ادبیات کلاسیک به‌ویژه ادبیات عرفانی، مقاله‌ها و کتاب‌های بسیاری نوشته شده، هیچ‌گونه تحقیق مستقلی درباره نمادپردازی در دیوان

ناصرخسرو صورت نگرفته است. تنها در برخی از شرح‌هایی که بر دیوان این شاعر نوشته شده‌اند، به نمادین بودن برخی از واژگان اشعارش اشاره شده است.

وضعیت سیاسی دوران ناصرخسرو

با توجه به این که بسیاری از نمادهای به کار رفته در دیوان ناصرخسرو مربوط به مسائل سیاسی جامعه است، به صورت مختصر اشاره‌ای به اوضاع زمانه او می‌شود. دوران زندگی ناصرخسرو (۳۹۴-۴۸۱ ق) مصادف با حکومت غزنویان و سلجوقیان در ایران و فاطمیان در مصر است. «این دوره را در حقیقت باید دوره حکومت‌های ترک در ایران دانست و حکومت همین سلسله‌های ترک است که ایرانیان آن روزگار را از اندیشه‌های بلند پیشین که درباره استقلال و ملیت خود داشتند، دور و برای اطاعت از هر قوم، چه وحشی و چه متمدن، و هر کس چه غلام و فرومایه چه شاهزاده بلندپایه، آماده کرد و به حالتی از حالات روحی انداخت که حمله مغول را بر ایران امری بدیع و غریب ندانست» (صفا، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۶۲). در این دوران نیز فرقه اسماعیلیه، دوره کمال قدرت خود را طی می‌کرد و در ایران نیز سرگرم ایجاد مراکز مقاومت و مخالفت با دستگاه‌های حاکمه مخالف بود. قاهره مرکز واقعی حکومت آن‌ها بود که مستنصر بالله، دامنه قدرت آن‌ها را تا حوالی بغداد پیش آورد؛ اما تشکیل دولت سلجوقی جلو این پیشرفت آن‌ها را گرفت و دوباره دولت عباسی را که در حال انقراض بود، احیا کرد. (همان، ۱۷۳)

ناصرخسرو در آغاز جوانی به دستگاه دولتی غزنویان راه یافت: «ناصرخسرو در جوانی به دربار محمود غزنوی و سپس به درگاه فرزندش مسعود راه یافته و از مقربان بوده و خود در سفرنامه بدان اقرار کرده است» (غلامرضایی، ۱۳۸۷: ۹). او بعد از شکست غزنویان از سلجوقیان و افتادن شهر بلخ به دست سلاجقه، به نزد این حکومت تازه تأسیس رفت و بر نفوذ و اعتبارش افزوده شد؛ اما به سبب تغییر حالی که در او به وجود آمد، دست از کارهای دیوانی کشید و رهسپار سفر و حج شد. پس از این که به دربار فاطمیان رفت، به مقام حجت رسید و عهده‌دار تبلیغ اندیشه‌های اسماعیلیه در ناحیه خراسان شد. از این دوران است که سلجوقیان او را آزار و اذیت کردند؛ به گونه‌ای که حتی فتوا به قتل او داده شد و

به تهمت قرمطی، ملحد و رافضی بوده، مجبور به ترک وطن شد (صفا، ۱۳۸۴: ۲۴۵-۲۴۶). ناصر خسرو در اشعارش همواره به انتقاد از وضعیت سیاسی - اجتماعی دوران خود پرداخته و به سبب همین جهت گیری‌های سیاسی - اجتماعی، به سمت نماد گراییش یافته است. او «سه عنصر را مورد انتقاد قرار می دهد: حاکمان سلجوقی که آنان را بیگانه و بی، فرهنگ می شناسد، عالمان دین، فروش که آنان را هم دست حکومت می بیند و می اندیشد که مأمور تحمیق مردم هستند و سوم، عوام که آنان را لشکر بی مزد و جیره سردمداران بالانشین می پندارد». (ندوشن، ۱۳۸۳: ۳۱۶).

تأثیر باطنی‌گرایی بر نمادپردازی‌های ناصر خسرو

باطنی‌گرایی، از محورهای اصلی اندیشه‌های اسماعیلیان است. از نظر آن‌ها «برای هر ظاهر، باطنی است. ظاهر مانند پوست است و باطن همچون مغز می باشد» (محقق، ۱۳۸۲: ۳۱). ناصر خسرو نیز یکی از مبلغان اندیشه‌های فاطمیان است و تفکر باطن‌گری، در بیش تر نوشته‌هایش نمود خاصی دارد. از نظر او «امور عالم بر دو قسم است: ظاهر و باطن. امور ظاهر را محسوسات گویند و امور باطنی را معقولات» (آقانوری، ۱۳۸۱: ۲۷۰). یکی از دلایل نمادپردازی ناصر خسرو نیز تأثیرپذیری وی از اندیشه‌های باطنی‌گری بوده است. در اشعار وی به خصوص در امور دینی، بسیاری از اندیشه‌های باطنی‌گرایی وی دیده می‌شود و خود به تأویل آن‌ها می‌پردازد و بدین سبب، برخی از واژگان به کار رفته در دیوانش حالت نمادین یافته‌اند که از این واژگان می‌توان از تین، زیتون، میوه و دجال نام برد.

۵- طبقه‌بندی نمادها بر اساس خاستگاهشان

۱. واژگان مربوط به زمان و جهت‌ها

یکی از مفاهیمی که به صورت نمادین در دیوان ناصر خسرو به کار رفته، مضامین مربوط به زمان و جهت‌های چهارگانه است. این واژگان، نمادی از اوضاع سیاسی - اجتماعی آن دوران، مفاهیم دینی، دنیا و آخرت هستند.

ناصر خسرو نسبت به وضعیتی که دین و دین‌دارای در روزگار خود یافته، انتقاد کرده است. آن گونه که او بیان می‌کند، مقریان در این دوران، در رنج و محنت هستند و مطربان در نهایت آسایش می‌زیند. مساجد خراب و خانه‌خمارآباد است:

خانه‌خمار چو قصر مشید منبر ویران و مساجد خراب
مطرب قارون شده بر راه تو مقری بی‌مایه و الحانش غاب
حاکم در خلوت خوبان به روز نیم‌شبان محتسب اندر شراب
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

در بیت زیر، نیم‌شبان و شب دین، نمادی از چنین دورانی است. هنگامی که منکرات ارزش یافته‌اند و کسی به فکر امور دینی نیست:

این شب دین است نباشد شگفت نیم‌شبان بانگ و فغان کلاب
از نظر شاعر، دوران شب دین رو به پایان و هنگام سحر است و زود باشد که آفتاب، از مشرق طلوع کند. بعد از آمدن سحر و طلوع خورشید است که جان تازه‌ای در دین دمیده می‌شود و سختی‌های مؤمنان پایان می‌یابد. سحر در بیت زیر، در مفهوم نمادین به کار رفته و مظهر دورانی است که خلفای فاطمی بر جهان سیطره می‌یابند. مشرق نیز نمادی از مصر است که خلفای فاطمی از آن‌جا سیطره حکومتی خود را بر جهان اسلام می‌گشایند:

گاه سحر بود، کنون سخت زود برزند از مشرق، تیغ آفتاب
تازه شود صورت دین را جبین سهل شود شیعت حق را صعاب
در بیت:

سرد و تاریک شد، ای پور، سپیده‌دم دین خره عرش هم اکنون بکند بانگ نماز
(۱۱۴)

سپیده‌دم دین، نمادی از زمان صدر اسلام و دوران پیامبر (ص) است که دین اسلام در نهایت پاکی بود. سرد و تاریک شدن دین - دوران شبانگاهی آن - نمادی است از دوران شاعر که از نظر او، حکومت‌های فاسدی زمام مسلمانان را به دست گرفته‌اند و دین

را وسیله‌ای برای دست یافتن به مطامع خود ساخته‌اند. هنگام خواندن خروس عرشی (سپیده‌دم)، نمادی است از دورانی که فاطمیان، این حکومت‌های غاصب را شکست می‌دهند و دوباره زمام دین، در دست زمام‌داران حقیقی آن قرار می‌گیرد.

صبح نیز در برخی از شعرهای او، کار بردی نمادین دارد. بر اساس شعر زیر:

سپس یار بد نماز مکن	که بختست مار در محراب
که شود سخت زود دیو لعین	زیر نعلین بو تراب، تراب
بر ره دین حقّ پیش از صبح	خوش همی رو به روشنی مهتاب

(۲۹)

می‌توان گفت که صبح، نمادی از دورانی است که دشمنان حضرت علی(ع)، در زیر نعلین او خاک گردند یا نمادی از روز قیامت است.

دی، امروز و فردا، از دیگر واژگان نمادین در شعر این شاعر است. در بیت زیر دیروز، نمادی از دورانی است که وی هنوز به فاطمیان نپیوسته بود و امروز، نمادی از دورانی که حجت فاطمیان در خراسان شده است:

از غم آن که دی از بهر چه خندیدم	خود من امروز به دل خسته و گریانم
---------------------------------	----------------------------------

(۱۹۶)

هم‌چنین امروز، مظهری از زندگی دنیوی و فردا، نشان‌دهنده زندگی اخروی انسان‌هاست:

زندگی و شادی اندر علم دینست ای پسر	خویش را گر نه مستی، مست و مجنون چون کی؟
گر به شارستان علم اندر بگیری خانه‌ای	روز خویش امروز و فردا فرخ و میمون کنی

(۲۶)

۲. موجودات اسطوره‌ای، افسانه‌ای و اهریمنی

دیو، ابلیس و غول در برخی از اشعار ناصر خسرو، به صورت نمادین به کار رفته‌اند. دیو، از جمله دشمنان ایرانیان در حماسه‌های ملی محسوب می‌شود. «دیوان در حماسه‌های ملی ما اگر چه از نژادی غیر از آدمیان شمرده شده‌اند؛ ولی از صفات آدمیان

بی بهره نبودند؛ چنان که مانند آدمیان گرد هم جمع می‌شدند، سردار و شاه داشتند و به جنگ می‌رفتند [...] و معمولاً دیوان سیاه‌پوست و برومند بوده‌اند. دندان‌های‌شان مانند دندان‌های گراز بود و موی دراز براندام داشتند» (صفا، ۱۳۸۴: ۶۰۳). در شعر ناصرخسرو، دیو نمادی از حاکمان جامعه است؛ مانند عباسیان و سلجوقیان که مردم را از راه دین منحرف ساخته‌اند:

اگر شراب جهان خلق را چو مستان کرد	تو شان رها کن چون هوشیار، مستان را
نگاه کن که چو فرمان دیو ظاهر شد	نماند فرمان در خلق خویش یزدان را
به قول بنده‌ی یزدان قادرند و لیک	به اعتقاد همه امتند شیطان را

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۱۷-۱۱۸)

در بیت زیر نیز می‌توان آن را نمادی از ریاکاران جامعه آن روزگار، از جمله حاکمان و عالمان دانست. افرادی که دیو مانند در پی غارت جان و مال مردمند و از نظر شاعر، تنها راه فرار از دست آن‌ها، پناه بردن به حضرت علی (ع) و خاندان فاطمیان است:

همی رشک برد از زن خویش مرد	گه حمله‌ی مردوار علی
گر از غارت دیو ترسی همی	در آمدت باید به غار علی

(۱۸۵)

گذشته از گروه‌های مختلف جامعه، دیو نمادی از نفس انسان نیز است:

آن دیو را که در تن و جان منست	باری به تیغ عقل مسلمان کنم
از قول و فعل زین و لگامش نهم	افسار او ز حکمت لقمان کنم

(۳۷۱)

ابلیس و اهریمن نیز در اشعار او صورتی نمادین یافته است. به موجب قرآن، هنگامی که خداوند به ملائک دستور داد که در برابر انسان سجده کنند، همه ملائک سجده کردند، به جز ابلیس. و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس (بقره/۳۴). ناصرخسرو با بهره‌گیری از این داستان، ابلیس و آدم را به صورت نمادین به کار برده است. ابلیس، نمادی از جنبه منفی وجود انسان و نفس اوست و آدم، نمادی از جنبه‌های مثبت وی است:

ز اول هستی خود را نکو بشناس و آن گاهی
عنان بر تاب از این گردون و زین بازیچه غیرا
تو اسرار الهی را کجا دانی؟ که تا در تو
بود ابلیس با آدم کشیده تیغ در هیجا
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳)

اهریمن همچین نمادی از حاکمان سلجوقی و عباسیان است:

ای حجت زمین خراسان بگویی
بر راستی سخن که توی ضامنش
ابلیس در جزیره تو برنشست
بر بی فسار سخت کش توسنش
(۴۴۱)

وی، در ابیاتی از قصیده پنجاه، به انتقاد از حاکمان و به ویژه عالمانی می پردازد که به دنبال ثروت هستند و اگر سؤالی از آنها پرسیده شود، نمی دانند که جواب درستی بدهند. در این قصیده، ابلیس نمادی از چنین گروه‌ها و پروازگری آنهاست و نشان می دهد که اکنون آنان بر مسند حکومت و قدرت هستند و به زمین آمدن شان نیز رمزی است از سقوط و کنار رفتن آنها از مسند قدرت:

سرد و تاریک شد ای پور سپیده دم دین
خره عرش هم اکنون بکند بانگ نماز
داد گسترده شود، گرد کند دامن جور
باز شیطان به زمین آید باز از پرواز
علم کانباز عمل بود و جدا کردش دیو
باز گردند سرانجام و بیاشند انباز
(۱۱۴)

در شعر زیر نیز ابلیس هم ممکن است در معنای اصلی خود به کار رفته باشد و هم می توان گفت که نمادی از افرادی است که در جنگ جمل، عایشه را فریب دادند و او را وارد جنگ کردند:

بیامد به حرب جمل عایشه
بر ابلیس زی کارزار علی
بریده شد ابلیس را دست و پای
چو بانگ آمد از گیر و دار علی
(۱۸۶)

غول نیز در دیوان ناصر خسرو، نمادی از حاکمان، عالمان و فقیهان ریاکار و دروغین جامعه است که در بیابان - نمادی از روزگار بی‌دینی و بی‌علمی - منتظرند تا انسان‌ها را در دام خود بیندازند و بفریبند:

هر چه جز از شهر، بیابان شمر
بی‌بر و بی‌آب و خراب و بیاب
روی به شهر آر که اینست روی
تا نفریبت ز غولان خطاب
(۱۴۲)

۳. صور فلکی

صور فلکی از جمله ابزارهایی هستند که ناصر خسرو در تصویرسازی‌های نمادین از آن‌ها بهره گرفته است. ویژگی‌هایی مانند نور، طلوع و غروب و بالاتر بودن آن‌ها از دیگر موجودات، دستمایه‌ای برای نمادپردازی است. ناصر خسرو همواره در این امید است که فاطمیان، جهان اسلام را به تصرف خود در آورند و اسلام ناب را فعلیت بخشند. وی بدین منظور از نماد آفتاب استفاده می‌کند. او آفتاب را نمادی برای خلفای فاطمی قرار می‌دهد که از مشرق - نمادی از مصر - طلوع خواهد کرد و جهان را با نور خود روشن خواهد ساخت:

گاه سحر بود، کنون سخت زود
برزند از مشرق، تیغ آفتاب
تازه شود صورت دین را جبین
سهل شود شیعت حق را صعب
(۱۴۱)

هم‌چنین روشنی مهتاب، نمادی از نور دین و وحی الهی است:

بر ره دین حق پیش از صبح
خوش همی‌رو به روشنی مهتاب
(۲۹)

صور فلکی، با توجه به این که در آسمان و در بالاترین نقطه جهان قرار دارند، نمادی برای بیان نهایت و عالی‌ترین مرتبه هر چیزی قرار گرفته‌اند:

جز خاک ز دهر نیست بهر تو
هر چند که بر فلک چو بهرامی
(۳۷)

نگوید کس که ناکس جز به چاهست اگر چه بر شود ناکس به کیوان
(۱۰۶)

جانت به سخن پاک شود زانکه خردمند از راه سخن بر شود از چاه به جوزا
(۵)

۴. شخصیت‌های اسطوره‌ای، مذهبی و تاریخی

در دیوان ناصر خسرو بسیاری از مفاهیم نمادین را با بهره‌گیری از فرهنگ اسلامی، سامی و حماسه‌های ملی ساخته است. «شاعر باید از سمبل‌هایی استفاده کند که زمینه‌ی فرهنگی آن برای خواننده آشنا باشد تا خواننده بتواند به پشتوانه آن فرهنگ مشترک برای ورود به معنای سمبل، مدخلی داشته باشد؛ لذا در ادبیات قدیم ما سمبل‌ها عمدتاً از فرهنگ اسلامی (تفاسیر قرآن) یا حماسه ملی ایران اخذ شده‌اند». (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۲۱) در شعر ناصر خسرو، معمولاً موسی و هارون نمادی از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) هستند که همواره شاعر، مردم را به راه آن‌ها فرامی‌خواند. شمعون نیز نمادی است از افرادی که راه را گم کرده‌اند و به دنبال حاکمان دروغین جامعه هستند:

کشته شدت شمع دین کنون به جهالت خیره ازان مانده‌ای تو گمراه و شمعون
حجت و برهان مجوی جز که ز حجت تا بنمایدت راه موسی و هارون
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۹۲)

ناصر خسرو در مقابل حضرت موسی و هارون که نمادی از رهبران فاطمی هستند، از نماد فرعون و هامان برای حکومت‌های مخالف خلفای فاطمی مصر استفاده می‌کند:

تشنه‌ات نشود هرگز تا آب نخوردی هر چند که آب آب همی گویی هزمان
چون باز نگردی به سوی موسی و هارون یک ره نشوی سیر ز فرعون و ز هامان
(۴۸۵)

فرعون لعین بی خرد را بر موسی دور خویش مگزین
(۵۱)

حضرت نوح(ع) مظهر رهبران دینی و مورد پسند ناصر خسرو است:

ابلیس عدوست مر تو را زیرا تو آدم اهل و اهل احکامی
مشتاب به خون جام ازیرا تو مر نوح زمان خویش را سامی
(۳۸)

در داستان حضرت یوسف(ع)، حضرت یعقوب(ع) با بوی پیرهن یوسف بینایی از دست رفته‌اش را دوباره بازمی‌یابد. ناصر خسرو پیرهن یوسف را نمادی قرار داده است از دین اسلام که انسان باید نایبایی خود را با آن درمان کند:

چون که بینا شد به بوی جامه‌ی یوسف پدرش زان سپس که‌اش چشم نابینا بود از بس محن
وز چه ماندی تو به هر دو چشم نابینا کنون گر فرستاده‌ست سوی تو محمد پیرهن؟
(۲۶۵)

در داستان ظهور، از شخصیت منفی به نام دجال نام برده می‌شود که در دیوان ناصر خسرو، به صورت رمز و سمبل از آن استفاده شده است. آن گونه که خود شاعر این رمز را تأویل می‌کند، دجال رمزی از جهان است که مردم را فریب می‌دهد:

ای امتی که ملعون دجال کَر کرد گوش شما ز بس جلب و گونه‌گون شغب
دجال چیست؟ عالم و شب چشم کور اوست وین روز چشم روشن اویست بی ریب
(۲۰۸)

قارون یکی از شخصیت‌های منفی در شاعر، است که سمبل ثروتمندان و کسانی است که پیوسته دنبال اموال دنیوی هستند:

دست بر پرهیز دار و خوب گوی و علم جوی تا به اندک روز گاری خویشان قارون کنی
(۲۵)

طمع جانت کند گر چه بدو کابین گنج قارون بدهی یا سپه قارن
(۳۵)

بلا روید نبات اندر زمینی که اهلش قوم هامان‌اند و قارون
(۱۴۵)

وی، برای نشان دادن این موضوع که ثروت و قدرت دنیوی ناپایدار است، از نماد شاهان اسطوره‌ای و تاریخی ایران استفاده می‌کند. دارا، نمادی از انسان‌های صاحب قدرت و ثروت دنیوی است که هنگام مرگ چیزی از آن همه ثروت نتوانسته با خود به جهان دیگر ببرد:

چیزی نگر که با تو برون آید زین گردگرد گنبد زنگاری
دارا برفت مفلس و زین عالم با او نرفت ملک و جهان‌داری
(۴۸۸)

هرمز، خسرو پرویز، فریدون، کیقباد و اردشیر از دیگر پادشاهانی هستند که برای بیان این معنا به صورت نمادین به کار رفته‌اند:

هرمز و خسرو تهی رفتند از این جا ای پسر پس همان گیرم که تو خود خسروی یا هرمزی
(۴۲۰)

کوت قباد و کجا کیقباد؟ کوت خسته علم کاویان؟
بابک ساسان کو و کو اردشیر؟ کوست؟ نه بهرام و نه نوشیروان
(۱۴)

بهرام کجا رفت و اردوان کو؟ گیرم که توی اردوان و بهرام
(۶۹)

برخی از این حاکمان مانند فریدون نمادی از داد و عدالت هستند:

داد کن از نام نیک خواهی ازیراک نامور از داد گشت شهره فریدون
(۹)

خویشتن را چون به راه داد و عدل و دین روی گر چه فریدون نه‌ای بر گاه فریدون کنی
(۲۶)

ناصر خسرو ضحاک را نمادی از پادشاهان و رهبران ظالم و گمراه جامعه قرار داده و فریدون را نیز نمادی از رهبران حقیقی دانسته است:

سوی تو ضحاک بدهنر ز طمع بهتر و عادل تر از فریدون شد
(۷۹)

در چاه افکنده شدن بیژن، سبب شده است تا این پهلوان ایرانی، نمادی قرار بگیرد برای کسانی که در چاه دنیا گرفتار آمده‌اند. ناصر خسرو راه نجات این افراد را در حکمت می‌داند:

از این دریای بی‌معبر به حکمت بیایدت ای برادر، می‌گذشتن
ز حکمت خواه یاری تا برآیی که ماندهستی به چاه اندر چو بیژن
زن جادوست جهان من نخرم زرقش (۴۰۰)
زرق آن زن را با بیژن نشنودی زن بود آن که مر او را بفرید زن
همچو بیژن به سیه چاه درون مانی که چه آورد به آخر به سر بیژن؟
چون همی بر ره بیژن روی ای نادان ای پسر گر تو به دنیا بنهی گردن
پس چه گویی که نیاست چنان کردن؟ (۳۵)

علم و حکمت از نظر ناصر خسرو، بر زور و قدرت جسمانی برتری دارد. در شعر او، کی کاووس نمادی است از انسان‌های دانا و صاحب فضل و کرم و رستم، مظهر انسان‌هایی است که تنها زور بازویی دارند که در مقابل پادشاهان بنده هستند:

به مردی و نیروی بازو مناز که نازش به علمست و فضل و کرم
شنودی که بازور و بازوی پیل رهی بود کاووس را روستم
(۶۳)

با توجه به این که یونان جایگاه حکمت و فلسفه است و ناصر خسرو نیز به حکمت بسیار توجه دارد، برخی از شخصیت‌های این سرزمین، در شعر او به صورت نمادین به کار

رفته‌اند. شخصیت‌هایی مانند اهرن اسکندرانی و سقراط که در زمینه علم و فلسفه سرآمد بوده و در این زمینه شهرت یافته‌اند. این شخصیت‌های حکیم در دیوان ناصر خسرو، مظهر دانایی هستند:

هرون از علم شد سمر به جهان در گر تو بیاموزی ای پسر تویی هرون
(۸)

فخر جوید بر حکیمان جان سقراط بزرگ گر تو ای حجت مر او را پیش خود مأذون کنی
(۲۷)

۵. جاها و منزلگاه‌ها

جاها و مکان‌ها از دیگر مفاهیم نمادین در شعر ناصر خسرو است. در بیت زیر، «شب‌گاه» نمادی از دنیا و زندگی دنیوی و کنه نیز نمادی است از هر آن چه در زندگی دنیوی می‌توانسته روح شاعر را آزرده کند:

سیه کرد بر من جهان جهان شب و روز او میسره میمنه
نیابم همی جای خواب و قرار در این بی نوا شبگه پر کنه
(۳۳۲)

چاه در برخی از اشعار، نمادی از جایگاه پایین، گاه، رمزی برای منزلت و مقام و دار نیز نشانه نیستی و نابودی است:

گر شرف یابد ز دانش جانت برگردون شود لیکن اندر چاه ماند دون، گر او را دون کنی
(۲۶)

گر چه تو خفته سستی آسیای جهان هیچ نخسبد همی و کار کند
گاه یکی را ز چه به گاه برد گاه یکی را ز گه به دار کند
(۲۰۱)

ناصر خسرو در برخی مواقع چاه را به تن انسان تأویل می‌کند:

زین چاه همی برآمدت باید تا چند بوی بی گنه چاهی؟

چاه این جسد گران تاریک ست این افکندت به گرم و گمراهی
(۱۰۶)

قافله گاه، جای چرا و سراب، مظهر دنیا و زندگی ناپایدار است:

پست منشین که تو را روزی از این قافله گاه گر چه دیر است، همان آخر بر باید خاست
(۲۰)

پس خویشت کشید پنجه سال بر امید شراب و آب، سراب
گر نه ای مست وقت آن آمد که بدانی سراب را ز شراب
(۲۸)

شهر در شعر این شاعر، نمادی از علم و دین داری و بیابان، نمادی از بی دینی و
بی علمی است:

گر نبود پرسشی رستی و لیک گرت پرسند چه داری جواب؟
گرت خوش آید سخن من کنون ره ز بیابان به سوی شهر تاب
(۱۴۱)

خود در ادامه به تأویل و رمز گشایی از این نمادها می پردازد:

شهر علوم آن که در او علیست مسکن مسکین و مآب و مُثاب
هر چه جز از شهر، بیابان شمر بی بر و بی آب و خراب و بیاب
(۱۴۲)

کشور چین نیز نمادی از ظاهر امور و ماچین نمادی از باطن است:

سوی چین دین من راه بیاموزم مر تو را گر نکنی روی چین پر چین
آل یاسین مر چین را دومین چینست تو به چین دومین شو نه بدان پیشین
چین تو ظاهر و ماچین به مثل باطن تو به چینی بودی و مانده ست تو را ماچین
(۲۸۳)

۶. طبیعت

عناصر و مفاهیم مربوط به طبیعت از جمله درختان، از مهم‌ترین و پربسامدترین عناصر تصویرسازی در شعر ناصر خسرو است. طبیعت در شعر دوره سبک خراسانی، سهم عمده‌ای در اجزاء خیال دارد و این دوره هم‌چنان ادامه دوره طبیعت در شعر فارسی است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۴۷۷). در شعر ناصر خسرو «هنگامی که از طبیعت سخن می‌گویید، از تجربه‌های حسی خودش بیش و کم مایه می‌گیرد. با این که تأثیر فرهنگ شعری گویندگان قبل از خود را مثل هر گوینده دیگری داراست؛ اما حدود کارش به گونه‌ای است که از استقلال دید و قدرت تصرف او در صور خیال شاعرانه حکایت می‌کند و در نتیجه طبیعت در شعر او از همه معاصران وی زنده‌تر است». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

«طبیعت بهترین دستمایه و غنی‌ترین منابع را برای نمادپردازی در اختیار شاعران و نویسندگان نهاده و هر زمان، عناصر تازه‌ای از گنجینه‌اش به هنرمندان هدیه می‌کند. پدیده‌های طبیعی وقتی به صورت نماد ادبی درمی‌آیند، در واقع به یک «شیئی ادبی» بدل می‌شوند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۰). همچنین استفاده از عناصر طبیعت به عنوان سمبل، امکان واژگان زبانی را برای بیان تجربه‌ها و معنای شعری می‌افزاید و هم بیان معانی ملهم از طبیعت و زندگی را از طریق خود عناصر طبیعت و زندگی عمیق‌تر و سهل‌تر می‌کند (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۱۷۳). طبیعت در تصاویر نمادین ناصر خسرو، جایگاه ویژه‌ای دارد:

۱-۶- درختان و گیاهان

ناصر خسرو برخی از درختان را به صورت رمز و نماد به کار برده است. این نمادها، عمدتاً جزء مفاهیم رمزی و سمبولیک مذهبی هستند و در برخی مواقع برای تأویل آن‌ها، می‌توان از آثار منشور شاعر کمک گرفت. در بیت‌های زیر:

تین و زیتون بین در این باغ و آن شهر امین و طور سینین
در باغ شو و کنار پر کن از دانه و میوه و ریاحین
(دیوان ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۵۱)

واژه‌های «تین»، «زیتون»، «دانه»، «میوه» و «ریاحین»، در معنای رمزی به کار رفته‌اند و ناصر خسرو در کتاب وجه دین، در تأویل برخی از آن‌ها می‌نویسد:

پس گویم که به تین مر سابق را می‌خواهد که به کلمه باری پیوسته
است بی‌هیچ میانجی... و به زیتون مرا نام سوم را خواست که آن زیتون
مبارک بود که امامت بدو نرسیده تأیید یافت و بدان دانه مر اساس را
می‌خواهد که رسته شده‌اند در زمین دل ناطق از تعلیم او... و فاکهی کثیره...
و بدان مر امامان را خواست که خیرات ایشان از عالم بریده نیست و در
ایشان بسیار است. (ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۸۰-۸۸).

میوه در اشعار زیر نیز نمادی از علم به ویژه علوم دینی است؛ سیو و بهی، نمادی از مبلغان اسماعیلی و مغیلان پر خار، نمادی از هر آن کس که مخالف عقاید فاطمیان است:

بستان خداست، چنان دان که شریعت پر غله و پر کشته درختان فراوان
دهقانش یکی فاضل و معروف بزرگست در باغ مشو جز که به دستوری دهقان
گر میوه‌ت باید به سوی سیو و بهی شو منگر سوی بی‌میوه و پر خار مغیلان
(دیوان ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۴۸۲-۴۸۳)

گندم، سمبلی است از علم حقیقی که آن را تنها از طریق فاطمیان می‌توان به دست آورد و خار، رمزی از آن علمی است که ارزشی ندارد و مدعیان به افراد می‌آموزند:
ز علم بهره ما گندمست و بهر تو کاه گمان مبر که چو تو ما ستور و که خواریم
(۷۰)

خار، نمادی است از آن‌چه سلجوقیان در خراسان رواج دادند؛ از قبیل ارزش‌ها و عاملان وابسته به این حکومت و عرر که نشانی از آبادانی جامعه است، نمادی از حکومت-های ایرانی‌نژاد و ارزش‌هایی است که در زمان آنان در جامعه، در میان مردم دیده می‌شد:
جزیره خراسان چو بگرفت شیطان درو خار بنشانند و بر کند عرر
(۳۰۸)

ناصر خسرو بر این اعتقاد بود که تنها، شیعه اسماعیلیه مذهب درست است و دیگر فرق اسلامی نمی‌توانند انسان را به حقیقت دین برسانند. در دیوان او، ریحان نمادی است از

علم دینی که انسان می‌تواند از طریق فاطمیان کسب کند و مغیلان نمادی است از چیزهای بی‌ارزشی که فرقه‌های دیگر می‌توانند در اختیار افراد بگذارند:

گویی که فلان مرا چنین گفت و آورد مرا خبر ز بهمان
کز مذهب‌ها درست و حق نیست جز مذهب بوحنیفه نعمان
هارون زمانه را ندیدی ای غره شده به مکر هامان
ریحان که دهدت چون همی تو ریحان شناسی از مغیلان؟
(۳۸۶)

گیاه، سمبلی برای طاعت، دانش، جهل و مشغول بودن به ظاهر دنیاست. در ابیات زیر، می‌توان گفت که گیاهان زیان‌کار، نشانه جهل و بی‌طاعتی است و هر آن‌چه می‌تواند در زندگی اخروی انسان‌ها تأثیر منفی داشته باشد:

این چراگاه دل و جان سخن‌گوی تو است جهد کن تا به جز از طاعت و دانش نچرند
اندر این جای گیاهان زیان‌کار بسی است زین چراگاه ازیرا حکما برحذرند
(۶۴)

ناصر خسرو حجت اسماعیلیان در خراسان و مبلغ اندیشه‌های آن‌ها در آن‌جا بود. در برخی موارد، در شعر او، تخم، نمادی از اندیشه‌های اسماعیلیه است:

ای رسیده ز تو جهان به کمال ای مراد از طبایع و دوران
بنده را دستگیر باش به فضل به خراسان میانه دیوان
تخم دادی مرا که کشت کنم ننگم تخم تو به شورستان
(۲۴۲)

از نظر ناصر خسرو، در دوران عباسیان، سروهای آزاد، رمزی از حاکمان و مردمان خوبند که شکسته شده‌اند. شاید با توجه به صفت آزاده، بتوان گفت: منظور از سرو آزاده، حکومت‌های ایرانی‌نژاد مانند سامانیان باشد: «مقصود از آزادگان ایرانیان هستند». (محقق،

۱۳۷۹: ۱۶)

دیوی ره یافت اندر این بستان بدفعلی و ریمنی و غلاری

بشکست و بکند سرو آزاده بنشانند به جای او سپیداری
نشست ازان سپس در این بستان جز کرکس مرده خوار، طیاری
(دیوان ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۵۱)

دین در دیوان ناصر خسرو، به باغی تشبیه شده که در دوران خلفای راشدین بسیار رونق داشته است؛ اما بعد از آن‌ها خوگ، نمادی از غضب‌کنندگان حکومت بعد از خلفای راشدین وارد این باغ شد، نسرین، نرگس و ریاحین را که نمادی از ارزش‌های ناب دینی و سمبلی از آبادانی جامعه‌اند، شکست و در آن، خار و خس نمادی از ضد ارزش‌ها و ویرانی‌ها پراکند:

چون باغبان برون شد آورد خوی خوگان برکند بیخ نرگس بشکست شاخ نسرین
جغد و کلاغ بنشانند آن‌جا که بود طوطی خار و خسک پراکند آن‌جا که، بود ریاحین
(۲۳۷)

برخی از درختان مانند بید، سپیدار خار و چنار، با توجه به این که میوه و بری ندارند، نمادی هستند از هر چیزی که بی‌خیر و منفعتند:

بید بی‌باری ز نادانی ولیکن زین سپس گربه دانش رنج بینی بید رازیتون کنی
(۲۷)

چون درختان بیارند به دیدار ولیکن چون به کردار رسد یکسره بیدند و چنارند
(۱۴۶)

اگر بار خرد داری و گرنی سپیداری سپیداری سپیداری
(۱۸)

۲-۶- جانوران

ناصر خسرو هنگام انتقاد از اوضاع اجتماعی-سیاسی و انتقاد از مخالفان خود و خلفای فاطمی، بیش‌تر از حیوانات و پرندگان به صورت نماد و استعاره استفاده می‌کند؛ برای مثال، جغد و کرکس نمادی از حاکمان سلجوقی و عباسی، باز نمادی از ارزش‌های

جامعه، خوک نمادی از پادشاهان و هدهد مظهر افراد چاپلوس و درباری است که کمر خود را برای خدمت به پادشاهان بسته‌اند.

گفتنی است که در این قسمت، پرندگان و حیواناتی بررسی شده‌اند که بیش‌ترین کاربرد را در دیوان این شاعر داشته یا این که نوع نگاه ناصر خسرو به آن‌ها تازگی داشته و متفاوت با نگرش دیگران است.

۱-۲-۶- پرندگان

باز، از جمله پرندگان شکاری است که چشم‌های تیزبین دارد و در گذشته آن را برای شکار تربیت می‌کرده‌اند. باز در دیوان ناصر خسرو، در مفهوم نمادین همچین به عنوان مشبه‌به برای مفاهیمی مانند جهان، روزگار و گیتی، آرز، خرد و شیطان به کار رفته است. این پرنده، گاهی معنایی مثبت و در برخی موارد نیز معنایی منفی دارد. در بیش‌تر موارد به خصوصیت شکارکنندگی این پرنده، اشاره گردیده و به ویژگی‌هایی مانند رنگ و قدرت پرواز آن نیز به صورت محدود توجه شده است.

ناصر خسرو برای نشان دادن جابه‌جایی ارزش‌ها با ضدارزش‌ها و وضعیت نابه‌سامان جامعه روزگار خود، از نماد باز و جغد استفاده کرده است. جغد در شعر او، نمادی از ضد ارزش‌هاست که رونق یافته و جایگاه ارزش‌ها را گرفته‌اند که باز، نمادی از آن‌هاست:

ملک جهان گر به دست دیوان بد	باز کنون حال‌ها همیدون شد
باز همایون چو جغد گشت خری	جغدک شوم خری همایون شد
سر به فلک برکشید بی‌خردی	مردمی و سروری در آهون شد

(۷۸)

باز، در بیت‌های ذیل، مظه‌ری از انسان‌های ظالمی است که به زیردستان ناتوان خود ستم می‌کنند و ناصر خسرو، آن‌ها را از این کار نهی می‌کند:

ای باز سپید و خورده کبکان را	مردار مخور بسان ناهاری
بنشین بی‌کار از آن که بی‌کاری	به زان که کنی به خیره بیگاری

(۳۵۲)

جغد، از پرندگان است که به اعتقاد عامه در ویرانه‌ها جای دارد و شوم و نحس محسوب می‌شود. در تصاویر شعری ناصر خسرو، به این دو ویژگی توجه شده و نگرش شاعر نسبت به این پرنده منفی است. جغد در برخی از شعرهایش، نماد ضد ارزش‌هایی است که در جامعه رواج یافته‌اند:

چون باغبان برون شد آورد خوی خوکان بر کند بیخ نرگس بشکست شاخ نسرین
جغد و کلاغ بنشانند آنجا که بود طوطی خار و خسک پراکند آنجا که بود ریاحین
(۲۳۷)

در جای دیگر نیز از کسانی که حکومت را از خاندان پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)، که همای، نمادی از آنهاست، به غضب گرفته‌اند، به عنوان جغد یاد می‌کند و این پرنده رمزی از این حاکمان - سلجوقیان و عباسیان - است:

آنچه علی در رکوع داد فزون بود زان که به عمری بداد حاتم طایی
گر تو او را به جای او بنشاندی والله والله که بر طریق خطایی
جغدک را چون همای نام نهادی ناید ز جغد شوم همایی
(۹۲)

همچنین جغد مظهري از سبک‌سران و جاهلانی است که از علم ایزدی بهره‌ای ندارند و در ویرانه - نمادی از نادانی و جاهل بودن - سکونت دارند؛ همچنین آنها با ناصر خسرو به سبب علاقه‌اش به حضرت علی (ع) دشمنی می‌کنند:

در مدینه علم ایزد جغدکان را جای نیست جغدکان از شارسانها قصد زی ویران کنند
بر سر منبر سخن گویند مر او باش را از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند
(۱۵۱)

شریعت از نظر ناصر خسرو، مانند بستانی ماند که در آن هم کشته‌ی یزدان و هم کشته شیطان است و برای نشان دادن تفاوت بین این دو نوع کشته، به تفاوت بین طوطی و جغد استناد می‌کند که هر دو مرغ هستند؛ اما با هم تفاوت‌هایی دارند. در این شعر، طوطی مظهر کشته‌های خداوند و جغد رمزی از کشته‌های شیطان است:

بستان خدايست چنان دان که شریعت
پر غله و پر کشته درختان فراوان
بسیار در این بستان هر گونه درختست
هم کشته رحمان و هم از کشته شیطان
مرغست همان طوطی و هم جغد ولیکن
این از در قصر آمد و آن از در ویران
(۴۸۲-۴۸۳)

هدهد در ادبیات فارسی، مظهر پیک، خبررسان و در عرفان نیز به عنوان رهبر و پیر سالکان به کار رفته است؛ برای مثال، بنابر گفته شفیع کدکنی در منطق الطیر عطار، هدهد - که نمادی از پیر است - «به عنوان پیشوا و رهبر جمع مرغان و پرنده‌ای که هدایت مرغان با اوست» (عطار، ۱۳۸۸: ۱۷۰) به کار رفته است. بازتاب نقش این پرنده در ادبیات فارسی را از دو منظر، می‌توان بررسی قرار کرد: یک وجه آن از جهت نقشی است که در داستان سلیمان و بلقیس به عنوان اسطوره مذهبی به عهده دارد. یک وجه دیگر آن، مربوط به ویژگی‌های ظاهری پرنده، از قبیل کاکل و تاج‌داری، پرهای رنگی، بوی بد لانه است (آفاحسینی، ۱۳۸۴: ۲۷۷). ناصر خسرو، نگاهی منفی نسبت به این پرنده دارد. او بر اساس داستان هدهد و حضرت سلیمان، هدهد را نمادی از افراد درباری می‌داند که در برابر شاهان کمر خم می‌کنند و مدح‌کننده آن‌ها هستند:

به کار خویش خود نیکو نگه کن
اگر می‌داد خواهی، داد پیش آر
مکن گراستی ورزید خواهی
چو هدهد سر به پیش شه نگون‌سار
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۹)

شاید بتوان گفت: علت نگاه منفی ناصر خسرو به هدهد در این است که آن را نمادی از انسان‌های درباری می‌داند. وی از مداحان و چاپلوسان درباری و حاکمان - به ویژه پادشاهان عباسی و سلجوقی - گریزان بوده، همواره دیگران را از این که به درباریان نزدیک شوند، نهی کرده است؛ بنابراین به هدهد که نمادی از این گونه افراد است، نگاهی منفی دارد.

هدهد در جویندگی آب تبحر دارد و بدین کار مشهور است. شفیع کدکنی، در این باره، در مقدمه منطق الطیر می‌نویسد: «او در شناختن جایی که آب در زیر زمین باشد، مشهور است و حکمت و ضرب‌المثلی بوده است که هدهد آب را در زیر زمین می‌بیند و

از دیدن دام بر روی زمین عاجز است» (عطارد، ۱۳۸۸: ۱۷۶۰)؛ اما ناصر خسرو برخلاف این باور، از هدهد به عنوان جوینده سرگین نام می‌برد:

بلبل و هدهد مرغند، بلی، لیکن گل همی جوید یکی و یکی سرگین
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۲۸۳)

ناصر خسرو، بیت بالا را برای این منظور آورده است تا به مخاطب نشان دهد انسان‌ها در جنسیت مشترک هستند؛ اما هر کدام می‌توانند با هم متفاوت باشند و از هر کدام کاری ساخته است؛ مانند بلبل - نمادی از انسان‌های خوب - و هدهد - رمزی از افرادی که به دنبال چیزهای پست هستند - که هر دو مرغ به شمار می‌آیند؛ اما یکی جویای گل و دیگری در پی سرگین است.

کرکس نیز دارای معانی نمادین فراوانی است: «آتش، آسمان، اصل مادینگی، انهدام، باد، برق، بی‌رحمی، بی‌عاطفگی، بینایی، پشیمانی، درندگی، غارت‌گری، مرگ و... (جانبز، ۱۳۷۰: ۱۰۱). ناصر خسرو، «در مراجعت از مصر به ایران، زبان انتقاد به خلفای بنی‌عباس و سلاطین سلجوقی و امرای ترک و علما و فقهای تابع آنان بودند، گشود» (محقق، ۱۳۷۹: ۱۳). از نظر او تا پیش از این حاکمان، جامعه همچون بستانی بود؛ اما پس از این که آنان به حکومت رسیدند، اوضاع دگرگون شد. با تسلط سلجوقیان و عباسیان، تنها کرکس که نشان‌دهنده ویرانی و نابسامانی‌های جامعه است، پرنده این بستان است. باید توجه داشت که کرکس مردارخوار است و به نظر ناصر خسرو، جامعه نیز وضعیت لاشه‌ای را یافته، به این سبب این نماد را به کار برده است:

باغی بود این که هر درختی درو حرّی بودی و خوب کرداری
در هر چمنی نشسته دهقانی این چون سمنی و آن چو گلناری
دیوی ره یافت اندر این بستان بدفعلی و ریمنی و غداری
نشست از آن سپس در این بستان جز کرکس مرده‌خوار، طیاری
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۵۱)

کرکس از جمله پرندگان است که در دیوان ناصر خسرو گاه معنایی منفی و گاه معنایی مثبت دارد؛ برای مثال، در ابیات ذیل آن را به صفت خوش‌خویی وصف کرده است

تا مخاطب خود را به داشتن این صفت تشویق کند. آزردن دیگران در نظر ناصر خسرو امری نکوهیده است. با توجه به این که کرکس لاشه و مردارخوار است و آزارش به موجودات زنده کم‌تر می‌رسد، این صفت را برای آن آورده و از عقاب که خوی آزاررسانی دارد، به بدخویی یاد کرده است:

بدخو عقاب کوتاه عمر آمد کرکس دراز عمر ز خوش‌خویی
(۳۱۹)

زاغ و کلاغ از پرندگان دیگری هستند که در دیوان ناصر خسرو به کار رفته‌اند. زاغ در ادبیات جهانی رمزی از شومی است و به دو صفت: درازی عمر و نجاست‌خواری موصوف است (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۴۹۰). زاغ و غراب در شعر او نه تنها کاربردی منفی دارد، به نوعی خود شاعر نیز از این پرنده گریزان است. شاید بتوان دو علت برای آن بیان داشت: یکی این که غراب در فرهنگ عامه، مظهر جدایی‌هاست و نام این پرنده، جدایی شاعر از دیار و مملکت خویش را برای او یادآور می‌شود. دیگر این که رنگ سیاه آن، تداعی‌گر شعار عباسیان است. در شعر او، آمدن زاغ و غراب و نوای آن، نشانی از آمدن فصل پاییز است و رفتن زاغ و آمدن بلبل، نشان آمدن فصل بهار. ناصر خسرو رفتن زاغ را در فصل بهار، شکستی برای این پرنده تعبیر می‌کند و علت شکست او را دشمنی نپیره زهرا می‌داند. باید توجه داشت که «دید مذهبی ناصر خسرو به لحاظ ادبی در وجه شبه‌های او خود را نشان داده است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۶۱). ناصر خسرو به نوعی رابطه بین زاغ و بلبل را به رابطه بین عباسیان و خلفای فاطمی مصر گره زده است. به نظر می‌رسد زاغ رمزی از عباسیان و بلبل مظهر فاطمیان باشد. در شعر زیر نیز می‌توان بهار را دوران پیروزی فاطمیان بر عباسیان تعبیر کرد:

چون هندوان به پیش گل و بلبل زاغ سیاه بنده و مولا شد
معزول گشت زاغ چنین زیرا چون دشمن نپیره زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی برجامه سیاهش پیدا شد
(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۳۹)

بلبل، در فرهنگ نمادها در ارتباط نزدیک با عشق و مرگ است (شوالیه، ۱۳۷۸: ۱۰۳). این پرنده، در شعر ناصر خسرو، به زیبایی و آواز خوب مشهور و نشانی از آمدن فصل بهار، رمزی از آبادانی و رونق جامعه است. ناصر خسرو به دوران پیش از حکومت خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی نگاهی مثبت دارد و از آن دوران به نیکی یاد می‌کند. او برای نشان دادن رونق و آبادانی آن دوران، از نمادهای طوطی و بلبل استفاده می‌کند:

باغی بود این که هر درختی درو	حرّی بودی و خوب کرداری
در هر چمن نشسته دهقانی	این چون سمنی و آن چو گلناری
پر طوطی و عندلیب اشجارش	بی هیچ بلا و شور و پیکاری

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۳۵۱)

طاووس از جمله پرندگان است که شاعران با استفاده از پره‌های زیبایش، تصاویر زیبایی را خلق کرده‌اند و رنگارنگی و زیبایی پره‌هایش، مظهری از عجب و جلوه‌گری هستند (تاج‌دینی، ۱۳۸۳: ۶۴۲). طاووس یکی از پرندگان است که با کمک مار و ابلیس، سبب بیرون شدن آدم و حوا از بهشت شد. «با همه زیبایی، او را به فال بد می‌گیرند و شاید سبب آن باشد که او را مسبب دخول ابلیس به بهشت به هنگام فریفتن آدم و حوا دانسته‌اند» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۹۳). ناصر خسرو این قصه را تأویل می‌کند. از نظر او مار، طاووس و شیطان، در درون انسان هستند؛ منظور از مار جهالت، منظور از ابلیس تن انسان و منظور از طاووس عقل است:

ز مار و ز طاووس و ابلیس قصه	ز بلخی شنودی و نیز از بخاری
تو ماری و طاووس و ابلیس هر سه	سزد کاین سخن را به جان برنگاری
چو طاووس خوبی اگر دین بیابی	و گر تنت بفریید آن زشت ماری
تو را عقل طاووس و مارست جهلت	تن ابلیس، بندیش اگر هوشیاری

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۲۹۴)

۲-۲-۶- حیوانات

از نام خر بیش‌تر از هر جانور دیگری در شعر ناصر خسرو استفاده شده است. در دیوان او، خر مظهر نادانی، بی‌دینی، بی‌علمی و آسایش طلبی است و عامه، دنیاطلبان، بی-

دینان و دشمنان خلفای فاطمی، به آن نسبت داده شده‌اند. در ابیات ذیل، منظور از خر دشمنان حضرت علی (ع) هستند:

دشمنی این شیر هرگز کی شودت از دل برون تا همی تو خویشتن را امت آن خر کنی
رو تو با آن خر، مرا بگذار با این شیر نر خر تو را و شیر ما را چون که چندین شر کنی؟
(۴۵۴)

در برخی موارد، او جان را سوار می‌داند و از تن به خر تعبیر می‌کند؛ نمادی که در ادبیات عرفانی کاربرد فراوانی دارد:

ای جان تو را به باغ دهقان از علم و عمل جمال و تزیین
در باغ شو و کنار پرکن از دانه و میوه و ریاحین
برگ و خس و خار پیش خر کن شمشاد و سمن تو را و نسرين
(۵۱)

خوک، از جمله حیوان‌هایی است که در دین اسلام نجس شمرده شده است. ناصر خسرو در به کار بردن نام این حیوان، به نجس و حرام بودن و خراب کردن مزرعه‌ها نظر داشته و در شعر وی، رمزی از شری و نحسی است:

اینست مسکر حرام کرد چو خوک و انت گفتا بجوش و پرکن طاس
(۴۳۸)

خوک همه شرّ و زیانست و نحس میش همه خیر و بر و برکتست
(۲۶۷)

ناصر خسرو، مداحی حاکمان ستمگار روزگار خود را نمی‌پسندد و از افرادی که به این کار می‌پردازند، انتقاد می‌کند. خوک در بعضی از شعرهایش، نمادی از این طبقه از جامعه است. به نظر می‌رسد برای این که دیگران را از بارگاه این پادشاهان دور کند، چنین نمادی را به کار برده؛ زیرا خوک نجس است و این پادشاهان نیز مانند خوک هستند؛ بنابراین باید از هردو آن‌ها دوری جست:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را
(۱۴۳)

خوک در نمونه‌های ذیل، نمادی از حاکمانی است که خراسان را تصرف کرده و در آن‌جا ویرانی‌ها به وجود آورده‌اند. مردم خراسان که همچون گوسفندی بی‌آزار و پر خیر و برکت بوده‌اند، اکنون سیرت گوسپندی را رها کرده و خوی خوک یافته‌اند:

بنده را دستگیر باش به فضل به خراسان میانسه دیوان
چون کشاورز خوک و خار گرفت تخم اگر بفکنم بود تاوان
گوسپندی که خوی خوک گرفت برنیدیشد از ضعیف شبان
(۲۴۲)

او منافقانی را که در زمان پیامبر(ص) ایمان آورده و بعد از رحلت او و خلفایش، حکومت مسلمانان را به دست گرفتند، خوک می‌داند؛ زیرا همچون خوکان باغ دین را ویران و نابود ساختند:

باغی نکو بیاراست از بهر خلق یزدان خواهیش گوی بستان خواهیش نام کن دین
وانگه چهار تن را در باغ خویش بنشانند دانا به کار بستان یکسر همه دهاقین
خوکی بدو درآمد در پوست میش پنهان بگریخته ز شیران مانده ذلیل و مسکین
چون باغبان برون شد آورد خوی خوکان برکند بیخ نرگس بشکست شاخ نسرین
(۲۳۶-۲۳۷)

درندگی، شجاعت و ارزشمندی، از جمله صفتهایی هستند که به شیر نسبت داده شده است. در دیوان ناصر خسرو، شیر بیش‌تر بار معنایی مثبت دارد و هنگام در نظر گرفتن جنبه حیوانی‌اش، دارای معنای منفی است. هنگامی که ناصر خسرو، از شجاعت شیر سخن به میان می‌آورد، مدلول آن حضرت علی(ع)، فاطمیان مصر و خودش است:

برسر خلق مر او را چو وصی کرد نبی این به اندوه درافتاد ازو وان به زحیر
حسد آمد همگان را ز چنان کار و ازو برمیدند و رمیده شود از شیر حمیر
(۲۱۹)

شیر در این ابیات، مظهر فاطمیان است:

هر کو سرش از طاعت آن شیر بتابد گر شیر نرست او بخورد ماده شگالش
(۲۰۷)

چو آن شیر پیکر علامت ببندد کند سجده بر آسمانش دو پیکر
(۳۰۸)

گاو در شعر ناصر خسرو، نمادی منفی محسوب می‌شود؛ آن نمادی از انسان‌هایی که نادان، ظاهرپرست بی‌علم و بی‌دین هستند. او همواره از عامه انتقاد کرده و به شکل‌های مختلف به تحقیر آنان پرداخته است. گاو، مظهر آن‌هاست:

سپس باقر و سجاد روم در ره دین تو بقر رو سپس عامه که ایشان بقرند
(همان: ۶۷)

گاو در شعر او، نمادی از گروه‌های زیر است که وجه مشترک بین آن‌ها نادانی، بی‌آگاهی و بی‌ارزشی است: دنیاطلبان (۱۹۲)؛ بی‌دینان (: ۲۶۴)؛ دشمنان آل‌نبی (۳۰۲)؛ نادانان (۹۷)؛ (۲۶۱)؛ ظاهرپرستان (۱۳)؛ بی‌خردان (۱۹۴) و شکم‌پرستان (۲۷۹).

گرگ از جمله نمادهای مطرح در دیوان ناصر خسرو است. در همه موردهای به کار رفته، بار معنایی منفی دارد و صفتهای غیرانسانی به آن نسبت داده شده است. گرگ در شعر او، مظهر نابه‌سامانی، فساد، کشتار، درندگی و گمراهی‌هاست. در شعر زیر صحرا و مرغزار نمادی از جامعه، و گرگ و گراز نمادی از رهبران و امیران آن هستند:

این رمه بی‌کرانه می‌بینی کور دارد شبان و لنگک نه‌از
گرد ایشان رمنده کرد مرا از سر خان و مان و نعمت و ناز
چه کند مرد جز سفر چو گرفت گرگ صحرا و مرغزار گراز؟
(۱۵۳)

او از دوران سامانیان به نیکی یاد می‌کند؛ اما وضعیت جامعه را بعد از آن‌ها دگرگون یافته می‌یابد؛ زیرا سیرت‌های گرگان-نماد هرج و مرج‌ها، بی‌سامانی‌ها و کشتارها- رواج یافته است:

خراسان ز آل‌سامان چو تهی شد همه دیگر شدش احوال و سامان
ز بس دنیا زبردستان بماندند به زبردست قومی زبردستان
به صورت‌های نیکو مردمانند به سیرت‌های بد گرگ بیابان
(۱۰۸)

۷. مفاهیم انتزاعی

مفاهیم انتزاعی در شعر ناصر خسرو، به صورت اندک، اما به صورت نمادین به کار رفته‌اند و از آن‌جا که تأویل آن به وسیله خواننده آسان نیست، شاعر به رمزگشایی آن‌ها پرداخته است؛ برای مثال در ابیات زیر:

وان که از نیست هست کردندش	او به راحت رسد همی ز هوان
وان که او هست و نیست خواهد شد	سوی زندان کشندش از بستان
نیست را هست صنع یزدان کرد	هست را نیست صنعت شیطان

(۲۴۱)

هست و نیست، به صورت رمزی به کار رفته‌اند. هستی نمادی از دانایی است و نیستی، نمادی از نادانی. ناصر خسرو خود این دو واژه را تأویل می‌کند:

جهل مانند نیست و علم چو هست	جهل چون درد و علم چون درمان
هست مانند به علم دانا مرد	نیست گردد به جاهلی نادان

(۲۴۱)

نمادهای انسانی

یکی دیگر از شیوه‌های تقسیم‌بندی نمادها، تقسیم آن‌ها به دو نوع انسانی و فرارونده است. نمادهای فرارونده «در آن تصاویر عینی به عنوان نمادهایی به کار گرفته می‌شود که نماینده اندیشه‌هایی و احساس‌هایی محدود به ذات شاعر نیست؛ بلکه نمادهای جهانی گسترده و عام و آرمانی است که جهان موجود تنها نمایش ناقص از آن است» (چدویک، ۱۳۷۵: ۱۱). نمادهای انسانی، به تجربه‌های زمینی و این جهانی و وضعیت انسان زمینی می‌پردازد (فتوحی رود معجنی، ۱۳۸۵: ۱۹۶). با توجه به این که بیش‌تر دغدغه ناصر خسرو آن گونه که در اشعارش نشان می‌دهد، مسائل سیاسی-اجتماعی و دینی دوران وی است، نمادهای به کار رفته در دیوان او، از نوع نمادهای انسانی هستند و مسائل سیاسی، اجتماعی و دینی زمان او را دربرمی‌گیرند.

نتیجه

پژوهش حاضر، به بررسی نماد در دیوان ناصر خسرو پرداخت که نتایج ذیل به دست

آمد:

خاستگاه نمادهای به کاررفته در دیوان ناصر خسرو، بیش تر عناصر مربوط به طبیعت و جانوران است و از مفاهیم زمان، مکان، صور فلکی، شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی، موجودات خیالی، اهریمنی و مفاهیم انتزاعی نیز بهره برده شده است. از جهت فرارونده و انسانی بودن، نمادهای او از نوع نمادهای انسانی هستند؛ یعنی در حوزه مفاهیم اجتماعی و سیاسی مانند ستم، ویرانی، آبادانی، رهبران سیاسی و مسائل دینی‌اند. علل نمادپردازی در دیوان ناصر خسرو، یکی اندیشه‌های باطنی‌گرایی او و دیگر پرداختن به مسائل سیاسی - اجتماعی است. هدف او به‌ویژه از نمادپردازی در مسائل سیاسی، برجسته کردن موضوع‌های مورد نظر خود برای مخاطب است. نمادهای به کاررفته در دیوان او یا منفی هستند یا مثبت. او هنگامی که از خلفای عباسی و سلجوقی و عاملان آن‌ها سخن می‌گوید، از نمادهای منفی همچون گرگ، جغد، خوگ و سامری استفاده کرده و برای خلفای فاطمی و حضرت علی (ع) از نمادهای مثبتی مانند طوطی، شیر، موسی، میوه و باغ بهره گرفته است. زاغ، جغد، کرکس و سرو شکسته، نمادی هستند که با کمک آن‌ها وضعیت نابه‌سامان جامعه اسلامی به‌ویژه خراسان زمان خود را نشان داده است.

منابع

قرآن.

- ۱- آقاحسینی، حسین و خسروی، اشرف (۱۳۸۹)، «نماد جایگاه آن در بلاغت فارسی»، بوستان ادب، دوره دوم، ش دوم.
- ۲- آقاحسینی، حسین و جمالی، فاطمه (۱۳۸۴)، «بررسی و تحلیل بازتاب هدهد در ادب فارسی»، مجله دانشکده و ادبیات علوم انسانی دانشگاه اصفهان.
- ۳- آقانوری، علی (۱۳۸۱)، «اسماعیلیه و باطنی‌گری»، اسماعیلیه (مجموعه مقالات)، چاپ اول، قم: نشر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۳)، **از رودکی تا بهار**، ج اول، چاپ اول، تهران: نغمه زندگی.
- ۵- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۷)، **خانه‌ام ابری است**: شعر نیما از سنت تا تجدد، چاپ اول، تهران: سروش.
- ۶- تاجدینی، علی (۱۳۸۳)، **فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا**، چاپ اول، تهران: سروش.
- ۷- ثروت، منصور (۱۳۸۵)، **آشنایی با مکتب‌های ادبی**، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۸- جابز، گروتود (۱۳۷۰)، **سمبول‌ها**، ترجمه محمدرضا بقاپور، تهران: مترجم.
- ۹- چدویک، چارلز (۱۳۷۵)، **سمبولیسم**، ترجمه مهدی سبحانی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- حمیدیان، سعید (۱۳۸۱)، **داستان دگردیسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۱۱- داد، سیما (۱۳۸۵)، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۱۲- ستاری، جلال (۱۳۷۶)، **رمز اندیشی و هنر قدسی**، تهران: مرکز.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، **صور خیال در شعر فارسی**، چاپ نهم، تهران: آگاه.
- ۱۴- _____، _____ (۱۳۸۶)، **زمینه اجتماعی شعر فارسی**، چاپ اول، تهران: اختران.
- ۱۵- شوالیه، ژان، گبران، آلن (۱۳۷۸)، **فرهنگ نمادها**، ترجمه سودابه فضایی، تهران: انتشارات جیحون.
- ۱۶- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، **سبک‌شناسی شعر**، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.
- ۱۷- _____، _____ (۱۳۸۷)، **بیان**، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.
- ۱۸- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴)، **حماسه‌سرایی در ایران**، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- _____، _____ (۱۳۸۴)، **تاریخ ادبیات ایران**، ج ۱ و ۲، چاپ بیست و سوم، تهران: ققنوس.
- ۲۰- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۸)، **منطق الطیر**، تصحیح شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۱- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۷)، **سی قصیده ناصر خسرو**، چاپ پنجم، تهران: جامی.
- ۲۲- فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۸۵)، **بلاغت تصویر**، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۲۳- _____، _____ (۱۳۹۰)، **سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۲۴- کزازی، جلال‌الدین (۱۳۷۶)، **پرنیان پندار** (جستارهایی در ادب و فرهنگ ایران)، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه.

بررسی نماد در دیوان ناصر خسرو /// ۱۷۹

- ۲۵- محقق، مهدی (۱۳۷۹)، شرح سی قصیده از ناصر خسرو، چاپ نهم، تهران: انتشارات توس.
- ۲۶- _____ (۱۳۸۲)، اسماعیلیه، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۲۷- ناصر خسرو (۱۳۸۴)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ ششم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۸- _____ (۱۳۴۸)، وجه دین، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۲۹- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات در ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران: سروش.